



جشنواره بین المللی شعر فجر با هدف تعالی و ارتقای شعر امروز از سال ۱۳۸۵، هر سال میزبان کاروان شعر پارسی بوده و نوزدهمین دوره آن نیز زمستان امسال (۱۴۰۳) برگزار می شود. به‌گزارش روابط عمومی خانه‌کتاب و ادبیات ایران، این جشنواره، علاوه بر هم سخنی با شاعران مطرح معاصر ایران با هدف معرفی و شناخت شاعران جوان سرزمین عزیزمان و گسترش همدلی و هم زبانی با پارسی‌گویان سراسر دنیا برگزار می شود.

عموم علاقه‌مندان برای شرکت در این دوره باید آثار خود را تا اول دی (۱۴۰۳) به دبیرخانه جشنواره ارسال کنند.

نوزدهمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر آثاری را که برای نخستین بار در سال ۱۴۰۲ به زبان فارسی و با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در داخل کشور منتشر شده باشند در چهار بخش «شعر کلاسیک»، «شعر نو»، «شعر محاوره» و «درباره شعر» (پژوهش‌های حوزه شعر) ارزیابی می‌کند.

آثار ارسالی به این جشنواره باید تألیفی و به زبان فارسی و مجموعه شعر به صورت مستقل منتشر شده باشد، از این رو مجموعه‌های مشترک داوری نمی‌شوند.

بر اساس فراخوان این جشنواره، آثاری که در سال‌های قبل با عنوان دیگر یا توسط ناشر دیگری به چاپ رسیده یا به صورت گزیده آثار قبلی باشند، داوری نمی‌شوند.

برگزیدگان نوزدهمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر، زمستان ۱۴۰۳ در آیین اختتامیه معرفی شده و علاوه بر جایزه نقدی، لوح یادبود و تندیس جشنواره را دریافت خواهند کرد.

ناشران، شاعران و پژوهشگران می‌توانند پس از تکمیل نسخه فیزیکی، فرمی که در نشانی fajr.ketab.ir قابل دسترسی است، چهار نسخه از آثار خود را به نشانی تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان شهید برادران مظفر جنوبی، کوچه خواجه نصیر، پلاک ۲، سرای اهل قلم، طبقه ۴، کد پستی ۱۳۱۵۷۳۴۱۱، دبیرخانه نوزدهمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر ارسال کنند و برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۰۶۳۶۳-۹۱۰-۰۲۱ داخلی (۸۱۱) تماس بگیرند.

بازگشت نخست وزیر مغضوب

درباره کتاب «سرو، سپید... سرخ» که نقش محمدعلی فروغی

را در روزهای ملتبط جنگ جهانی دوم روایت می‌کند

عظیم زاده شهریور ۱۳۲۰ است. روزهایی که شعله‌ها و زبان‌های جنگ جهانی دوم بلند شده، دامن کشور را گرفته و ایران به وسیله شوروی و انگلیس اشغال شده است. درست، زمانی که محمدعلی فروغی، سیاست مدار و نخست وزیر پیشین کشور، شش سال است که به دلیل مغضوب بودن از سوی رضاشاه، خانه نشین شده و از عرصه‌های سیاسی و دولتی کناره‌گیری کرده است. روزهایی که از فضا احوال شخصی خوبی هم ندارد و در بستر بیماری است. اما با وجود همه این شرایط، ورق روزگار به گونه‌ای برمی‌گردد تا دوباره سکان نخست وزیری را در دست بگیرد و حالا باید تدبیر کند و اندیشه تا کشور را از هملکه جنگ بیرون بکشد. «سرو، سپید... سرخ»، روایت همین روزهای پرمajasرت، روزهای منتطب تاریخ کشورمان در وانفسای جنگ جهانی دوم و نقشی که این ادیب و سیاستمدار باید در این میدان بازی کند و اواج قصه را، باید رودررویی او دانست با رضاشاهی که مدت ها دوستی برای او به یک چهره منفور تبدیل شده است. البته، «سرو، سپید... سرخ» را نمی‌توان فقط روایت یک برهه از تاریخ کشور دانست. فلاش‌بک‌های زیادی در دل قصه وجود دارد که خواننده را بیشتر با زندگی و پیشینه این شخصیت تاریخی آشنا می‌کند و اطلاعات بیشتری از زیست وزمانه او را اختیار مخاطب قرار می‌دهد. با پایان دیگر، شاید بهتر است بگوییم این اثر، به این موضوع می‌پردازد که چه می‌شد اگر محمدعلی فروغی، در سال ۱۳۲۰، به عنوان نخست وزیر ایران انتخاب نمی‌شد و پس از مدت ها دوری از دنیای سیاست، دوباره به این عرصه باز نمی‌گشت.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «رازداری بخشی از وجودش شده بود، عادت دیروز و امروزش نبود، حداقل به ۲۵ سال پیش برمی‌گشت. زمانی که برای اولین بار منشی دم و دستگاه شورای ملی شده بود، فهمیده بود قرار است خیلی چیزها بشنوی

و ببینی، اما باید بدانی که هرچه دیدی، همان جا بگذاری و بروی. مردم آن بیرون تقصیر ندارند وقتی هیچ‌کس به آن‌ها توضیح نمی‌دهد اوضاع از چه قرار است. اما تو قرار نیست یک تنه همه آن‌ها را از بی‌خبری بیرون بیاوری. در بهترین حالت اطرافیان امتیاز دانستن بعضی خبرها را خواهند داشت ولاغیر برای همین، خبرنگاری را مهم‌تر از خبرنگری می‌دانست و روزنامه را مهم‌تر از شب‌نامه. البته که این‌ها همه برای زمان بلندمرتبه‌بودنش بود، نه حالا که از اسب افتاده بود. الان رازی نگه نمی‌داشت.

واقعا پیش‌ازید!... چیزی از اوضاع نمی‌دانست. شاید حتی یدا... به واسطه شغلش بیشتر از او می‌دانست.»

این رمان را، نشر چترنگ، به تازگی به قلم جهانگیر شهلاهی، در ۲۵۱ صفحه و با قیمت ۲۸۰ هزار تومان منتشر کرده است.



علی باقریان

مرا خیره گشتی سر از قَرّ^(۱) شاه

وز آن زنده پیلان^(۲) او چندان سپاه

چو آن چهره خسروی^(۳) دیدمی

از آن نامداران پیرسیدمی

که این چرخ^(۴) و ماه است یا تاج

و گاه^(۵)

ستاره ست پیش اندرش^(۶) یا سپاه

مرا گفت کاین شاه روم است

و هند

ز قَنوج^(۷) تا پیش دریای^(۸) بسند^(۹)

که ایران و توران^(۱۰) و اربنده‌اند

به‌رای^(۱۱) و به فرمان^(۱۲) اوزنده‌اند

۱- قَرّ: شکوه، برازندگی.

۲- زنده پیلان: پیلان زنده، فیل‌های بزرگ.

۳- خسروی: شاهانه.

۴- چرخ: آسمان، که می‌گردد

(به‌پندار پیشینان).

۵- گاه: تخت.

۶- پیش اندرش: درپیش او.

۷- قَنوج: شهری که امروز بخشی از شمال هنداست،

و محمود غزنوی، در یکی از لشکرکشی‌هایش، توانسته بود آن را تصرف کند و به قلمرو خود بیفزاید.

۸- دریا:

رودخانه بزرگ.

۹- بسند: رودی دراز و پرآب که شمال تا جنوب پاکستان را در می‌نوردد.

۱۰- توران: نام کلی

سرزمین‌های ترک‌زبان فرارود که امروز چند کشور در شمال شرق ایران را در بر می‌گیرد.

۱۱- رای: اندیشه.

۱۲- فرمان: اوزنده‌اند

هاروکی موراکامی در گفت وگو با گاردین:

«شهر و دیوارهای نامطمئنش» که با عنوان «شهر و دیوارهای مترلزش» هم ترجمه شده است، نام تازه‌ترین اثر عاشقانه نویسنده مطرح ژاپنی، هاروکی موراکامی است. کتابی که انتشارات نیم‌اژ آن را به تازگی با ترجمه امیر دیانتی منتشر کرده

است. چنان که در معرفی این کتاب آمده است، شهر و دیوارهای نامطمئنش «داستانی عاشقانه درباره جست‌وجو است؛ قصیده‌ای در بزرگداشت کتاب‌ها و کتابخانه‌هایی که این گنجینه‌ها را در خود جای داده‌اند، و تمثیلی برای این روزگار غریب. داستان در مرز خیال و واقعیت روایت می‌شود و میان شهر محصور، دیوارها و دنیایی که می‌شناسیم یا تصور می‌کنیم می‌شناسیم، رفت‌وبرگشت دارد. پسر و دختری نوجوان عاشق هم می‌شوند. دختر به او می‌گوید که خود واقعی‌اش جای دیگری است؛ شهری محصور میان دیوارها که تک‌شاخ‌ها در آن جولان می‌دهند و کتابخانه‌ها به جای کتاب، رؤیاهای باستانی دارند و تکنولوژی در آن جایی ندارد. دختر ناگهان و به‌شکلی مرموز ناپدید می‌شود. مرد در جست‌وجوی او، در میان‌سال‌ی به شهر و میان دیوارها می‌رسد و دختری را می‌یابد که هنوز همان سن دیدار اولشان را دارد. همه چیز ظاهرا مطابق گفته‌های دختر است، اما پشت این نقاب دل‌فریب، ماجرابی شوم خفته. چه کسی حاضر است برای حضور در رؤیایی متجسم، سایه‌اش را رها کند؟»

نویسنده ۷۵ساله ژاپنی که تاکنون چندین رمان و داستان‌کوتاه منتشر کرده است، آخرین بار پنج سال پیش رمانی عرضه کرد که مثل همیشه با استقبال مخاطبان او، از جمله در ایران، روبه‌رو شد. رمان «شهر و دیوارهای نامطمئنش» نیز چنان‌که می‌شد پیش‌بینی کرد، مورد توجه علاقه‌مندان به ادبیات، به‌ویژه دوستداران ادبیات داستانی، قرار گرفته است. نشریه معتبر «گاردین» در این باره گفت‌وگویی با نویسنده انجام داده است. ترجمه بخشی از این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

● رمان «شهر و دیوارهای نامطمئنش» براساس رمان کوتاهی است که در سال ۱۹۸۰ نوشته‌اید. حال، چرا ارائه آن به مخاطبان جدید اهمیت داشت؟ این اثر تنها اثری است که تاکنون نوشته‌ام و هرگز اجازه چاپ مجدد آن به صورت کتاب را نداده‌ام؛ به عبارت دیگر، از داستان راضی نبودم. فکر می‌کردم مضمون آن بسیار مهم است، اما متأسفانه در آن زمان مهارت نوشتاری لازم برای انتقال آن به شیوه‌ای که امیدوار بودم را نداشتم. بنابراین، تصمیم گرفتم صبر کنم تا مهارت‌های نوشتاری لازم را کسب کنم و سپس بازنویسی کاملی از داستان انجام دهم. بااین‌حال، در این فاصله، کارهای دیگری داشتم که می‌خواستم انجام دهم و در نتیجه نتوانستم این پروژه را شروع کنم. ناگهان دیدم که چهل سال مثل برق‌وباد گذشته است و من به هفتادسالگی رسیده‌ام. فکر کردم، اگر می‌خواهم این کار را انجام دهم، بهتر است زودتر شروع کنم. زیرا ممکن است زمان زیادی نداشته باشم. همچنین، احساس کردم که باید به مسئولیت‌های خود به عنوان یک رمان نویس عمل کنم.

● شما این کتاب را در دوران قرنطینه نوشتید و در آن زمان به‌ندرت از خانه خارج می‌شدید. آیا این روش نوشتن بر لحن یا محتوای داستان تأثیر گذاشت؟

قطعاً. وقتی این رمان را می‌نوشتم، به آرامش، سکوت و زمانی برای تفکر نیاز داشتم. وضعیت شهر محصور در دیوارها نیز استعاره‌ای از قرنطینه جهانی بود. هم‌زیستی

انزوای شدید و احساسات گرم همدلی چگونه ممکن است؟ این یکی از مضامین اصلی این رمان بود و از این نظر، جهش قابل توجهی نسبت به رمانک اصلی محسوب می‌شود.

● برخی از خوانندگان ژاپنی از خواندن کتاب گیج شده بودند. دوست دارید خوانندگان با سؤالات بی‌جواب روبه‌رو شوند؟

من فکر می‌کنم که رمان برجسته همیشه به دنبال ارائه برخی از سؤالات جذاب است. اما در عین حال جوابی مستقیم و واضح نمی‌دهد.

من دوست دارم خوانندگان، پس از پایان مطالعه کتاب، همچنان چیزی برای فکرکردن داشته باشند، مثل اینکه چه پایان‌هایی محتمل است. من در هر داستانی سرنخ‌هایی به‌جا می‌گذارم تا آن‌ها را به فکرکردن وادار. آنچه می‌خواهم این است که خوانندگان این موضوع را درک کنند و هر کدام به پایان مخصوص به خود برسند. بی‌شمار خواننده به من نوشته‌اند: «از خواندن همین کتاب شما چندباره لذت بردم.» به عنوان نویسنده،

هیچ چیز نمی‌تواند بیشتر از این مرا خوشحال کند.

● وقتی درباره شخصیتی مانند راوی در «شهر و دیوارهای نامطمئنش» یا تورو در «تاریخچه پرنده‌کوکبی» یا کافکا در «کافکا در کرانه» می‌نویسید، تاچه اندازه در مورد خودتان می‌نویسید؟

اول شخص‌ها در رمان‌های من دقیقاً آنچه من واقعا هستم نیستند، بلکه منی هستند که ممکن بوده است باشم. پیگیری این امکان‌ها جذاب است، زیرا برای تبدیل شدن به کسی غیر از خود فرصت زیادی وجود ندارد.

● از میان بسیاری از نویسندگان زبان انگلیسی که شما آثار آن‌ها را به ژاپنی ترجمه کرده‌اید، از جمله سلینجر، فیزجرالد، چندلر، کارور و کاپوتی، کدام یک برایتان اهمیت بیشتری دارند؟

من از هر نویسنده‌ای تأثیری پذیرفته‌ام. بسیار شیفته سبک نوشتاری درخشان فیزجرالد و کاپوتی هستم، اگرچه کاملاً با سبک من متفاوت است. شخصا، سبک چندلر را دوست دارم.

● صحنه ادبی ژاپن، از پیش از چهل سال پیش که شما شروع به نوشتن و انتشار آثار



رج‌های ناتمام

و پیدا کردن یک سرنخ ساده، داستانی تکان دهنده و قابل توجه به پا کنید.

شاید استفاده از فعل «پیدا کردن» چندان حق مطلب را ادا نکند، درواقع، باید بگوییم، اگر سرنخی پیدا نکردید، درواقع، باید بگوییم، یک سرنخ بکارید. شاید هنوز ذهن شما نیاز به تمرین و پرورش دارد که بتواند آن قدر تیز عمل کند که از یک کنش به شیء کوچک داستانی بیرون بکشد، پس به شکل دیگری عمل کنید و خودتان در آن صحنه زمینه کاشتن یک سرنخ داستانی را ایجاد کنید. به مرور و با تکرار این کار، متوجه می‌شوید که به‌آن تیزی و رندی دست پیدا کرده‌اید.

و اما راه حل بعدی استفاده از عنصر «زمان» است، همان طوره که در زندگی واقعی گذر زمان خیلی چیزها را حل می‌کند. در اینجا هم می‌تواند عنصری کارآمد و مشکل‌گشا باشد. اگر به خواندن سرنوشت و سرگذشت آثار بزرگ ادبی علاقه داشته بوده باشید، احتمالاً بارها با این مورد مواجه شده‌اید که ایده‌ای خام یا حتی یک تصویر مدّت هادر ذهن نویسنده بوده و او، بدون اینکه توجه خاصی به آن



داستان نویسنده

خود کردید، چه تغییری کرده است، و آیا شما خود را بخشی از این صحنه می‌دانید یا خارج از آن؟ به نظر من، نویسندگان جوان امروزی هرگونه ایده مظاهران‌های درباره اینکه ادبیات چیست را کنار گذاشته اند و با رویکردی آزادتر و انعطاف‌پذیرتر به نوشتن داستان می‌پردازند، که من واقعا از آن استقبال می‌کنم. بااین حال، من فقط به روش خودم به کار ادامه می‌دهم و نمی‌توانم بگویم با این تغییرات در صحنه ادبی چه رابطه‌ای ممکن است داشته باشم.

● چه تغییری در خوانندگان خود، هم در داخل ژاپن و هم در سطح بین‌المللی، مشاهده کرده‌اید، و آیا نوشتن با گذشت زمان آسان‌تر یا سخت‌تر می‌شود؟

به نظر می‌رسد، هم در ژاپن و هم در خارج از کشور، تعداد خوانندگان من در سراسر جهان همچنان در حال افزایش است و من، اغلب، اعداد را شگفت‌انگیز می‌یابم. در لائوس، یک خواننده تأیید می‌مرا متوقف کرد تا سلام کند، در درسند یک خواننده آلبانیایی بود، و در توکیو یک خواننده اندونزیایی، من، اغلب، احساس می‌کنم که خودم نیستم، بلکه به نوعی شخصیت خیالی تبدیل شده‌ام. بااین حال، هیچ‌کدام از این‌ها نوشتن رمان را آسان‌تر یا سخت‌تر نکرده است. من فقط سیاست‌گذارم که افراد زیادی، تعدادی بیش از آنچه انتظار داشتم، کتاب‌هایم را می‌خوانند. همه به اندازه من خوش‌شانس نیستند.

ترجمه: گروه فرهنگ و ادبیات

نشان بدهد و یا وقتش را صرف پروبال دادن به آن

بکند. همین طور ایده را در ذهنش نگه داشته، تا،

بعد از گذر چند یا چندین سال، در یک روز، ناگهان آن ایده به‌کارش آمده و تازه آنجا گل کرده. داستان‌ها و ایده‌ها و طرح‌های نیمه‌کاره خیلی وقت‌ها نیاز به زمان دارند تا تخمیر شوند و با سرعتی بسیار کند، طی مدتی طولانی، کم‌کم و به مرور، ژر بیابند و در لحظه‌ای که برای آن‌ها مقرر شده است شکوفا شوند. پس ممکن است، با اینکه زنجیره‌ای از تفندها و تکنیک‌ها را برای خودتان ردیف کرده بوده باشید، آدم باهوشی بوده باشید و مطالعه عمیق و گسترده‌ای را از سر گذرانده بوده باشید، باز هم، در جایی و در مواججه با یک متن نصفه‌کاره سجع و لحن باز، کم بیاورید و ببینید هیچ‌کدام از دانسته‌هایتان به کارتان نمی‌آید. در چنین موقعیت‌هایی، به عنصر بی‌رحم و کارگشای زمان متوسل شوید. بگذارید کهنگی اثر و کهنگی خودتان کار خودشان را بکنند و سرنخ‌های متن را مثل ساقه‌های گیاهانی در تاریکی برویانند و به سرانجام برسند. درواقع، گاهی، هیچ‌کاری نکردن بهترین کار است.

با احترام عمیق به چارلز بوکوفسکی، دیوانه بی‌قاعد، و جمله کوتاهی که روی سنگ قبرش نقش بسته است: Don't try.